



انگلسی هر زمانه‌ی ما:

جنسیت، بازتولید اجتماعی و انقلاب

مارنی هولبورو

ترجمه: هسته‌ی اسهر-کپیته‌ی غیبی نسوان

انگلیسی هر زمانه ما
جنسیت، بازتولید اجتماعی و
انقلاب

مارنی هولبورو

ترجمه: هسته ای اسمر-کمپته ای غیبی نسوان

مناپو

شگفت‌آور است که فردریش انگلس در تحلیل‌های مارکسیستی در خصوص ستم علیه زنان، تا چه حد نادیده گرفته می‌شود. او [در این دست تحلیل‌ها]، به‌عنوان نظریه‌پرداز جبرگرا، بیش از حد اقتصادگرا و حتی غیرمارکسیست کنار گذاشته می‌شود. هتر براون^۱ در اثر مهم خود درباره‌ی کارل مارکس و جنسیت، انگلس را در مقایسه با مارکس نظریه‌پرداز خام و مکانیکی می‌بیند. ارزیابی جدیدتری ادعا دارد که نوشته‌های انگلس درباره‌ی زنان «بازنگری چشمگیری در افکار مارکس» بوده است.^۲ لیز فوگل^۳، یکی از نویسندگان برجسته در حوزه‌ی مارکس و جنسیت، انگلس را مسئول توضیحات نادرست دوگانه‌انگارانه‌ی سرمایه‌داری و پدرسالاری در تحلیل ستم بر زنان می‌داند.^۴ برای سایر نظریه‌پردازان بازتولید اجتماعی مارکسیستی، انگلس به‌طور کلی در گفتگوها جایی ندارد. در مجموعه‌ای که در سال ۲۰۱۷ درباره‌ی نظریه‌ی بازتولید اجتماعی و بر اساس اقتصاد سیاسی مارکسیستی منتشر شد، حتی یک بار هم انگلس به‌طور مستقل مورد اشاره قرار نگرفته و نام او تنها به‌عنوان همکار مارکس آورده شده است.^۵

اما او، برخلاف مارکس، یک کتاب کامل را به منشأ ستم بر زنان اختصاص داده است: «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت»، که در آن دیدگاه پذیرفته‌شده درباره‌ی خانواده هسته‌ای - به‌عنوان پدیده‌ای طبیعی و

1- Heather Brown

2- Vincent Streichhahn, "Friedrich Engels: From the 'Woman Question' to Social Reproduction Theory," in Engels @200: Reading Friedrich Engels in the 21st Century, ed. Frank Jacob (Darmstadt: Büchner Verlag, 2020), 235–70.

3- Lise Vogel

4- Lise Vogel, *Marxism and the Oppression of Women: Toward a Unitary Theory* (Chicago: Haymarket, 2013), 136.

5- Tithi Bhattacharya, ed., *Social Reproduction Theory: Remapping Class, Recentering Oppression* (London: Pluto, 2017).

جهان‌شمول- را به چالش می‌کشد. این کتاب برای بسیاری از زنان سوسیالیست پیشگام، مانند النور مارکس، کلارا زتکین، رزا لوکزامبورگ و الکساندرا کولونتای، و همچنین نسل‌های بعدی از جمله کلودیا جونز و آنجلا دیویس، به متن مرجع تبدیل شده بود. در صدمین سالگرد انتشار این کتاب، فمینیست‌هایی با گرایش‌های مختلف، با توجه به اهمیت انگلس، کتابی را به بازنگری در میراث او اختصاص دادند.^۶ همچنین اگر کتاب انگلس درباره‌ی زندگی طبقه‌ی کارگر منچستر در قرن نوزدهم را مد نظر قرار دهیم- که اریک هابسبام^۷ آن را نوآورانه و شامل بینش‌های پیشگامانه‌ای درباره‌ی تغییر نقش‌های جنسیتی توصیف می‌کند- نمی‌توان از ادعاهایی که انگلس را در حوزه‌ی ستم جنسیتی بی‌اهمیت می‌دانند، دفاع کرد. همان‌طور که در اینجا استدلال خواهیم کرد، ابزارهای تحلیلی انگلس برای درک و یافتن راه‌هایی برای رهایی از ستم جنسیتی در زمان حاضر، ابزارهایی حیاتی هستند.

منابع انگلس

کتاب «منشأ خانواده» که در سال ۱۸۸۴ نوشته شده، به شدت به یادداشت‌های مارکس درباره‌ی آثار انسان‌شناس آمریکایی، لوئیس هنری مورگان، متکی است. کتاب مورگان با عنوان «جامعه‌ی باستانی» یک دهه پیش‌تر [از تالیف کتاب منشأ خانواده] منتشر شده بود. مورگان، با پیروی از تفکرات تکاملی رایج زمان خود، تاریخ بشر را در سیری تکاملی و [بر مبنای] مراحل «توحش»، «بربریت» و «تمدن» طبقه‌بندی کرده است؛ این برچسب‌ها بازتاب‌دهنده‌ی تفکر سوگیرانه و اروپامحور دوران او بوده‌اند. با این حال، مورگان برخلاف هم‌عصران خود، از ساختارهای خویشاوندی تیره‌ای در جوامع اولیه تمجید می‌کند. دلیل این تمجید ویژگی‌های برابری‌طلبانه‌ی [این تیره‌ها] و [در عین حال] این واقعیت است که زنان در این جوامع، در مقایسه با جوامع بعدی، قدرت قابل‌توجهی داشتند. منابع مورگان برای شناخت ویژگی‌های جوامع اشتراکی که حدود صد هزار سال پیش وجود داشتند، به‌طور عمده شامل مردمان بومی متاخر یا همچنان موجود، مانند مردمان استرالیا، آمریکای مرکزی، و نیز مردم ایروکو در ایالت نیویورک بوده‌اند.

نظرات مارکس درباره‌ی مورگان، که بین سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۲ نوشته و تنها در دهه‌ی ۱۹۷۰ با عنوان «دفاتر قوم‌شناسی» منتشر شده است، شامل یادداشت‌ها و جدول‌های دستی فراوانی به زبان‌های آلمانی، انگلیسی،

6- Janet Sayers, Mary Evans, and Nanneke Redclift, eds., *Engels Revisited: Feminist Essays* (Oxford: Routledge, 1987).

7- Eric Hobsbawm

فرانسوی و یونانی است.^۸ این نوشته‌ها اشتیاق مارکس به ایده‌های مورگان را نشان می‌دهند. مارکس در دوره‌ای زندگی می‌کرد که سرمایه‌داری به سرعت در سراسر جهان در حال گسترش بود و جوامع را متحول می‌کرد. همکاری او در «انترناسیونال اول» باعث آشنایی‌اش با انقلابیون بین‌المللی از جوامعی شد که هنوز بخش‌های بزرگی از ساختارهای اجتماعی قدیمی خود را حفظ کرده بودند. برای مثال، بسیاری از سوسیالیست‌های روس به جامعه‌ی سنتی دهقانی، موسوم به «میر»، علاقه داشتند؛ جامعه‌ای که به صورت اشتراکی سازماندهی شده بود و از خود می‌پرسیدند که آیا این مدل می‌تواند الگویی برای جامعه‌ی سوسیالیستی آینده باشد. این مباحثات، علاقه‌ی مارکس و انگلس را، که پیش‌تر در ایدئولوژی آلمانی نیز مشهود بود، به توسعه‌ی تاریخی جوامع انسانی و چگونگی حذف روابط برابر پیشین، از جمله روابط بین زنان و مردان، بر اثر تقسیم کار و پیشرفت نیروهای تولیدی، دوباره زنده کرد.

مارکس با نظر انگلس مبنی بر این که «جامعه‌ی باستانی» به اندازه‌ی آثار چارلز داروین درباره‌ی تکامل اهمیت دارد، موافق نبود، اما نوشته‌های مورگان او را تحت‌تاثیر قرار داد. یکی از نکاتی که مارکس برجسته می‌کند، اهمیت فرضیه‌ی اصلی مورگان است که در آن می‌گوید: «این خانواده نیست که جامعه را هدایت می‌کند، بلکه برعکس».^۹ وقتی انگلس در سال ۱۸۸۴ «منشأ خانواده» را نوشت، مارکس دیگر در قید حیات نبود. بنابراین، [در تالیف کتاب] به یادداشت‌های پراکنده‌ی مارکس و متن خود مورگان اتکا داشت. از سوی دیگر، منابع دیگر نیز محدود بودند، زیرا انسان‌شناسی و قوم‌نگاری به عنوان رشته‌های دانشگاهی در مراحل اولیه‌ی خود بوده و تحقیقات یا مطالعات میدانی زیادی در دسترس نبود.

جنسیت و شیوه‌های تولید

ایده‌ی اصلی انگلس در «منشأ خانواده» این است که خانواده، و جایگاه زنان در آن، یک نهاد اجتماعی متغیر است که در شیوه‌های مختلف تولید، اشکال و روابط متفاوتی به خود می‌گیرد. انگلس از یافته‌های مورگان این‌طور نتیجه می‌گیرد که در تاریخ بشر، ستم بر زنان پدیده‌ای به نسبت جدید است. در جوامع اولیه‌ی اشتراکی و گروهی، که در آن خانه به عنوان بخشی از یک واحد خویشاوندی تیره‌ای عمل می‌کرد، هر دو جنس با همکاری یکدیگر کالاهای لازم برای بقا را تولید می‌کرده‌اند. نقش ضروری زنان در تولید اشتراکی به این معنا بود که زنان از قدرت تصمیم‌گیری برای کل جامعه برخوردار بوده‌اند.

8- Karl Marx, The Ethnological Notebooks (Assen: Van Gorcum, 1974).

9- Marx, Ethnological Notebooks, 18.

انگلس با بیانی ساده‌تر از مورگان توضیح می‌دهد که عامل اصلی ستم بر زنان گذار به جامعه‌ی طبقاتی بوده است. تغییر از جوامع شکارچی-گردآورنده خویشاوندی یا تیره‌ای به توسعه‌ی کشاورزی -که امروز به‌عنوان بخشی از گذار از عصر پارینه‌سنگی به نوسنگی شناخته می‌شود، و در آن جمع‌آوری غذا جای خود را به تولید غذا داده- به تدریج و در طی یک دوره‌ی طولانی اتفاق افتاده است. غلبه‌ی اشکال جدید تولید (از جمله اهلی‌سازی فزاینده‌ی حیوانات و استفاده از خیش)، با استقرار خانه‌ی پدرسالارانه و خط خویشاوندی مردانه هم‌زمان بود. توسعه‌ی جوامع طبقاتی به رشد تجارت کالاها و ایجاد مازادی بیش از نیاز روزانه برای بقا وابسته بوده است. مدیریت خانه از منابع جدید ثروت جدا شده، خصلت عمومی خود را از دست داده و به یک خدمت خصوصی تبدیل شده که زنان را از تولید اجتماعی کنار گذاشته است. تقسیم کار جنسی به شکل تضاد جنسیتی درآمده که در آن زنان جایگاه اجتماعی پیشین خود را از دست داده‌اند. برای انگلس، این اتفاق حاکی از «شکست تاریخی-جهانی جنس زن» بود¹⁰.

ماتریالیسم تاریخی

نه مارکس و نه انگلس انسان‌شناس نبودند؛ بلکه از نظریه‌های انسان‌شناسی معاصر بهره گرفته‌اند تا رویکردی ماتریالیستی-تاریخی به تاریخ بشر به دست دهند. هر دو، کشفیات داروین را ستایش می‌کنند، زیرا این کشفیات بُعد زیست‌محیطی گسترده‌تری به توسعه‌ی جوامع انسانی و روابط انسان با طبیعت و با یکدیگر افزوده است. مارکس در «دفاتر قوم‌شناسی» برای نقد انسان‌شناسان بریتانیایی آن دوره که خانواده و مالکیت خصوصی را جدا از عوامل مادی یا اقتصادی در نظر می‌گرفتند، از یافته‌های مورگان استفاده می‌کند. علاقه‌ی مارکس و انگلس به جوامع باستانی و پیشاسرمایه‌داری به شکل اجتماعی این جوامع است، جایی که کار «جزئی از زندگی» بوده، نه چیزی جدا از کارگر. در کتاب «تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم»، انگلس استدلال می‌کند که «نیروی محرکه‌ی بزرگ تمامی رویدادهای تاریخی» در «تحولات اقتصادی جامعه، در تغییرات شیوه‌های تولید و مبادله» نهفته است¹¹.

کارهای مورگان شواهدی به دست می‌دهد که بر مبنای آن سلطه‌ی مردان بر جامعه یک پدیده‌ی همیشگی نبوده

10- Frederick Engels, *The Origin of the Family, Private Property and the State*, ed. Eleanor Burke Leacock (New York: International Publishers, 1972), 120.

11- Frederick Engels, *Socialism: Utopian and Scientific*, trans. Edward Aveling (Chicago: Charles H. Kerr & Co., 1910), 23

و برای بیشتر تاریخ بشر که به ۱۳۰,۰۰۰ سال پیش بازمی‌گردد، جوامع برابری‌طلب، به‌طور عمده مبتنی بر خط مادری و مبتنی بر همکاری بوده‌اند- به‌عبارت دیگر، به‌طور کامل در تضاد با فردگرایی تفرقه‌افکنانه و نابرابری جنسیتی سرمایه‌داری.

انواع خانواده و شیوه‌های معیشت

انگلس مراحل [تکوین] خانواده را مطابق با دیدگاه مورگان دنبال می‌کند؛ مرحله‌ای که به‌طور تاریخی با شیوه‌های مختلف معیشت مرتبط هستند.

خانواده‌ی هم‌خون در جوامع گردآورنده‌ی غذا، که در آن مرزگذاری با ازدواج بین دو نسل [برای مثال بین فرزندان و والدین] بیشتر غالب بود تا مرزگذاری با ازدواج میان افراد هم‌خون. خانواده‌ی پونالویی (برگرفته از واژه‌ی پونالویی در زبان هاوایی به معنای «همراه صمیمی»)، با ساختار گسترده‌تر خانوادگی، اغلب مبتنی بر خط مادری و در جوامع تولیدکننده‌ی غذا رایج بود. خانواده‌ی یارگیر، طبق استدلال مورگان، در سازمان‌های قبیله‌ای جوامع کشاورزی یافت می‌شد، جایی که بزرگان مورد احترام قرار گرفته و نسل‌های مختلف از پدربزرگ و مادربزرگ، والدین و فرزندان به‌صورت مشترک کارکرد داشتند. دسته‌بندی‌های مورگان، که بر اساس خویشاوندی و ازدواج استوار است، می‌تواند گمراه‌کننده باشد، چرا که قوای بیولوژیک و اجتماعی را با هم ترکیب می‌کند. همچنین، نتیجه‌گیری‌های مورگان از مشاهده‌ی جوامع شکارچی-گردآورنده‌ی موجود در زمان او نشأت می‌گیرد که ممکن است ساختار آنها مشابه جوامع یک‌صد تا ده‌هزار سال پیش نبوده باشد. علاوه بر این، گذار به جوامع طبقاتی و از دست رفتن جایگاه بالای اجتماعی زنان، فرایندی طولانی و تدریجی بوده است. همان‌طور که کارن ساکس انسان‌شناس اشاره می‌کند، هنگام تکیه بر مشاهدات قوم‌نگارانه‌ی تطبیقی از جوامع در یک مقطع زمانی خاص، تعیین دقیق چگونگی و تغییرات این گذار دشوار است.^{۱۲}

برای انگلس، توسعه‌ی کشاورزی، پرورش دام، فلزکاری و بافندگی، همراه با توسعه‌ی تجارت و کالایی شدن، باعث کنترل نابرابر بر منابع شده است. برخلاف آنچه منتقدانش اظهار می‌کنند، استدلال انگلس این نبوده که شروع [شکل‌گیری] ساختارهای پدرسالارانه تنها، نتیجه‌ی تحولات تکنولوژیک است. همان‌طور که در استفاده از خیش در کشاورزی فشرده‌تر در پایان عصر نوسنگی مشاهده می‌شود، این تحولات در بروز ساختارهای پدرسالارانه نقش و به حذف زنان به‌ویژه در مراحل پایانی بارداری یا پس از زایمان متمایل بوده‌اند. با این حال، استدلال انگلس این

12- Sacks stresses that class formation was an uneven process full of geographical differences. See Karen Sacks, *Sisters and Wives: The Past and Future of Sexual Equality* (Chicago: University of Illinois Press, 1982).

بود که در جایی که [پیش از آن] تقسیم کار جنسی اولیه منجر به نابرابری اجتماعی نشده بود، حالا چنین اتفاقی در حال رخ دادن است - به‌طور عمده به این دلیل که کار خانگی زنان از منابع تولید مازاد جدا شده. ایجاد مازاد توسط یک اقلیت، توسعه‌ی اجتماعی حیاتی‌ای بوده که سرکوب سیستماتیک طبقاتی و جنسیتی را پایه‌گذاری کرده است.

النور بورک لیکاک^{۱۳}، با استفاده از تحقیقات انسان‌شناسی خود، ایجاد مازاد را به تخصصی شدن کار برای تجارت و جنگ وصل می‌کند. رقابت بین گروه‌های خویشاوندی، که در آن خانواده‌ی فردی به‌عنوان واحد اقتصادی شروع به شکل‌گیری می‌کند، منجر به نهادینه شدن کارکردهای «سیاسی» مرتبط با جنگ و مالکیت به‌عنوان چیزی جدا از کارکردهای «اجتماعی» شده و به این ترتیب، دوگانگی بین حوزه‌های «عمومی» و «خصوصی» و نهادینه شدن سلطه‌ی مردانه ایجاد می‌شود.

آیا انگلس در تکیه بر مورگان اشتباه کرده بود؟

انگلس با دقت از طرح مورگان پیروی کرده است. موریس بلوچ^{۱۴} ادعا می‌کند که به نظر می‌رسد در برخی از بخش‌ها، انگلس محصور مورگان شده است^{۱۵}. انتقادات مارثا خیمِنز^{۱۶} به انگلس متمرکز بر وابستگی «غیرمارکسیستی» او به آثار مورگان هستند. او می‌گوید که استفاده‌ی انگلس از اصطلاحات مورگان - خویشاوندی، زنان، مردان، خانواده، تک‌همسری و تمدن - برای تحلیل ماتریالیستی-تاریخی مفید نیست^{۱۷}. همان‌طور که اشاره کردم، درست است که پذیرش اصطلاحات مورگان توسط انگلس گاهی گمراه‌کننده است، با این حال، هدف انگلس نشان دادن اساس مادی اشکال خانواده بوده. او تحلیل مورگان را مطابق با این هدف تطبیق داده. آن‌چه که ویژگی مشترک جوامع مبتنی بر نهاد تیره بود، طبق گفته‌ی انگلس به‌طور ماتریالیستی-تاریخی، این بوده که «قدرت کار انسانی هنوز مازاد قابل توجهی فراتر از هزینه‌های نگهداری خود تولید نمی‌کند».

مورگان یک تطورگرای اجتماعی بود. او اعتقاد داشت که جوامع انسانی از طریق ابداع روش‌های تولیدی کارآمدتر و کنترل فزاینده‌ی انسان‌ها بر طبیعت توسعه یافته‌اند. دیدگاه تکامل‌گرایانه‌ی مورگان درباره‌ی تاریخ، نگاهی به

13- Eleanor Burke Leacock

14- Maurice Bloch

15- Maurice Bloch, *Marxism and Anthropology* (Oxford: Oxford University Press, 1983), 46.

16- Martha Giménez

17- Martha Giménez, "Marxist and Non-Marxist Elements in Engels's Views on the Oppression of Women" in *Engels Revisited*, 42.

پیشرفت داشت که خط مستقیمی به سوی جوامع مدرن غربی می‌کشید و به‌نظر می‌رسید که برخی تمدن‌ها را بر دیگری‌ها ترجیح می‌دهد.^{۱۸} آنطور که مورگان [تئوری] تکامل جامعه‌ی خویشاندی را برای جوامع یونان باستان به کار می‌برد، این [روند] توسعه را در هم فشرده، بر مالکیت و [همچنین] رشد شهرها بیش از توسعه‌ی روابط طبقاتی، از جمله برده‌داری، تأکید داشته و تحولات مشابهی که حدود سه‌هزار سال پیش در شرق باستان رخ داده است را نادیده گرفته.^{۱۹} با این حال، آثار مورگان شواهدی ارائه می‌دهد که نشان از رابطه‌ی بین وضعیت زنان در جامعه و تولید اجتماعی دارد و علی‌رغم ادعای برخی، هیچ اختلافی میان مارکس و انگلز در این زمینه وجود نداشت. مارکس در «دفاتر قوم‌شناسی» خود، با تأیید نظر مورگان، بیان می‌کند زمانی که انسانیت بر تحریف ناشی از مالکیت غلبه کند، موقعیت زنان می‌تواند به جایگاه والای خود بازگردد.^{۲۰} انگلز نیز در «منشأ خانواده» به همین نتیجه رسیده است.

اشتباه است که [آرای] مورگان را تنها تحت‌عنوان یک نژادپرست رد کنیم. در آثار او هیچ‌کدام از نژادپرستی‌های رایج قرن نوزدهم نسبت به اقوام بومی مشاهده نمی‌شود. مورگان به‌شدت از قدرت مهارناپذیری که مالکیت در دنیای مدرن پیدا کرده بود، انتقاد کرده و معتقد بود که اقوام بومی آمریکای شمالی دارای ویژگی‌های اجتماعی برتری نسبت به جامعه‌ی زمان او هستند. او این ویژگی‌ها را به‌عنوان الگویی برای آینده می‌دید، برای «احیای شکلی والاتر از آزادی، برابری و همبستگی خویشاوندی باستانی.» انگلز از این عبارات برای نتیجه‌گیری در کتاب «منشأ خانواده» استفاده کرده است.

لی‌کاک [از این] فراتر رفته و استدلال می‌کند که «ماتریالیسم ابتدایی» مورگان بسیار برتر از چیزی است که بعدتر در انسان‌شناسی ایالات متحده به شکل نسبی‌گرایی فرهنگی ظهور کرده است. نسخه‌ی پیشرفته‌ی این دیدگاه را می‌توان در کتاب «سپیده‌دمان همه‌چیز» اثر دیوید گریبر و دیوید ونگرو یافت. گریبر و ونگرو معتقد نیستند که جوامع اولیه‌ی گردآورنده‌ی غذا از نظر جنسیتی برابرتر بوده یا اینکه این جوامع شکل‌بندی‌های اجتماعی کمونیستی ابتدایی داشته‌اند.^{۲۱} آن‌ها این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا روابط قدرت جنسیتی هرگز متفاوت

18- For example, Lewis Morgan in *Ancient Society* talks about why “some tribes have been left behind in the race of progress.” He makes no mention of colonialism as such. See Lewis Henry Morgan, *Ancient Society or Researches in the Lines of Human Progress from Savagery through Barbarism to Civilisation* (New York: Henry Holt and Company, 1887), 3.

19- Eleanor Burke Leacock, *Myths of Male Dominance* (New York: Monthly Review Press, 1981), 115–19.

20- Marx, *Ethnological Notebooks*, 14.

21- See Chris Knight, Nancy Lindesfarne, and Jonathan Neale’s review of Graeber and Wengrow’s *The Dawn of Everything*: “‘The Dawn of Everything’ Gets Human History Wrong,” MR Online, December 17, 2021.

بوده است یا نه، چرا که این موضوع به دیدگاه‌های فردی بستگی دارد. رویکرد نسبی‌گرایانه‌ی آن‌ها، توضیح ماتریالیستی را رد می‌کند، قدرت را امری دل‌خواهی و غیرقابل توضیح می‌داند و جوامع اولیه‌ی انسانی را از دریچه‌ای فردگرایانه و معاصر می‌نگرد. نکته‌ی اصلی یافته‌های مورگان، که الهام‌بخش انگلس نیز بود، این است که اجتماع، آداب و رسوم، و روابط در جوامع اولیه کاملاً متفاوت از جامعه‌ی ما بوده‌اند، چرا که کار اجتماعی، سازمان‌دهی، و شیوه‌های تفکر آن‌ها به‌طور بنیادین متفاوت بوده است. اگرچه روایت انگلس ممکن است از لحاظ تاریخی بیش از حد فشرده باشد، اما او ماتریالیسم کلی‌نگر مورگان را به یک ماتریالیسم تاریخی جامع‌تر توسعه داده.

اهمیت این دستاورد را نمی‌توان دست‌کم گرفت. این نخستین تلاش مارکسیستی برای درک تاریخی هم‌پوشانی روابط اجتماعی و جنسیتی بوده است. با روشن کردن وضعیت زنان در جوامع پیشاطبقاتی، این رویکرد، همان‌طور که کارن ساکس می‌گوید، درک وضعیت زنان در جامعه را از «پیش‌داوری‌های جنسیت‌زده» آزاد کرده و سرکوب زنان را به‌جای یک مسئله‌ی زیست‌شناختی، به‌عنوان یک مسئله‌ی تاریخی مطرح نموده است.^{۲۲} این تحلیل راه را برای شیوه‌های جدید اندیشیدن درباره‌ی وضعیت زنان در جامعه باز می‌کند. همان‌طور که روزالیند دل‌مار به‌خوبی بیان کرده، اگر سرکوب موضوعی برای تحلیل ماتریالیسم تاریخی باشد، پس سیاست‌های انقلابی باید آن را حل‌وفصل کند.

رابطه‌ی دولت و خانواده

انگلس نقش‌های اجتماعی دولت و خانواده‌ی پدرسالار را در کنار هم قرار داده و استدلال می‌کند که هر دو به‌عنوان روبناهایی ظهور کرده‌اند که در پاسخ به تقسیم جوامع به طبقات به وجود آمده بودند. او با پیروی از مورگان، ارتباط بین برده‌داری و اشکال سلطه در خانواده را در جوامع کلاسیک و به‌اصطلاح متمدن برجسته می‌سازد، جایی که بردگان اغلب در کنار زنان و کودکان طبقه‌بندی می‌شدند.^{۲۳} جوامع طبقاتی یونان باستان به «یک نهاد عمومی» نیاز داشتند که بتواند مردم را به بردگی کشانده و تحت کنترل نگه دارد. دولت‌ها ابزار طبقات استثمارگر بودند. دولت‌ها در ظاهر فراتر از درگیری‌های اجتماعی به نظر می‌رسیدند، اما در واقع دستگاهی حقوقی و مسلح برای طبقه‌ی استثمارگر فراهم می‌کردند.^{۲۴} به همین ترتیب، خانواده‌ی تک‌همسری یا پدرسالار،

22- Sacks, *Sisters and Wives*, 243.

23- Engels, *The Origin of the Family*, 121

24- Engels, *The Origin of the Family*, 228–29.

اگرچه به‌عنوان امری جهانی و بخشی از ذات انسانی ظاهر می‌شود، اما محصول تاریخ و حتی درگیری‌های طبقاتی است. انگلس خانواده را به‌عنوان «حلقه‌ای مرکزی» در اعمال حقوق مالکیت قانونی بازشناسی می‌کند.^{۲۵}

نگاه انگلس به خانواده در جوامع سرمایه‌داری بر این متمرکز بود که چگونه خانواده کار خانگی را به‌عنوان یک خدمت خصوصی نهادینه کرده و این امر به تقویت بیشتر ستم علیه زنان منجر می‌شود. او این‌طور توضیح می‌دهد که: «با ظهور خانواده‌ی پدرسالار و به‌ویژه خانواده‌ی تک‌همسری... مدیریت خانه خصلت عمومی خود را از دست داد. دیگر به جامعه مربوط نبود. [بلکه] به یک خدمت خصوصی تبدیل شده؛ و زن به خدمتگزاری ارشد بدل شد که از هرگونه مشارکت در تولید اجتماعی محروم گشت.»^{۲۶} او همچنین می‌نویسد: «خانواده‌ی فردی مدرن بر اساس بردگی خانگی آشکار یا پنهان زن بنا شده و جامعه‌ی مدرن توده‌ای است متشکل از این خانواده‌های فردی که به‌مثابه مولکول‌های آن عمل می‌کنند»^{۲۷}.

انگلس در عین‌حال نشان می‌دهد که خانواده در سرمایه‌داری -با وجود ایدئولوژی جهانی و یکپارچه‌ای که حول آن شکل گرفته است- به‌طور اساسی بر اساس طبقه‌ی اجتماعی متفاوت است. خانواده‌ی بورژوا به‌طور عمده وسیله‌ای برای تثبیت و انتقال مالکیت و ثروت بوده است. این خانواده غرق در ریاکاری بوده؛ [چون در حالی‌که] در ظاهر تک‌همسری را به نمایش می‌گذاشته، چنین چیزی اغلب برای مردان صادق نبود. او تأثیرات سرکوبگرانه‌ی نسخه‌های ایده‌آل‌سازی‌شده‌ی بورژوازی از خانواده و سایه‌ی اخلاقی آن‌ها بر سراسر جامعه را به نقد می‌کشد.^{۲۸} در مقابل، خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر از ابزار تولید جدا بوده و به‌طور عمده فاقد مالکیت؛ اغلب تمامی اعضای آن مجبور به کار مزدی بوده‌اند. این امر روابط درون این خانواده را بسیار متفاوت از خانواده‌ی بورژوا می‌کرده و، به گفته‌ی انگلس، امکان شکل‌گیری روابط آزادتر و کمتر مشروط به قواعد اجتماعی درون آن را فراهم می‌ساخته است.^{۲۹}

او بر این باور بود که یک گام برای رهایی زنان از انزوای خانه‌ی خصوصی‌شده، مشارکت آن‌ها در کار مزدی است، حتی اگر این کار در شرایط سخت استثمار سرمایه‌داری انجام شود. این مشارکت شکافی در ساختار فوق‌العاده فردگرایانه‌ی خانواده‌ی پدرسالار ایجاد می‌کند.^{۳۰} همچنین به پتانسیل توسعه‌ی صنعت در مقیاس بزرگ

25- Engels, The Origin of the Family, 235.

26- Engels, The Origin of the Family, 137.

27- Engels, The Origin of the Family, 137; see also 223.

28- Engels, The Origin of the Family, 145.

29- Engels, The Origin of the Family, 135.

30- Engels, The Origin of the Family, 137-38.

و پیشرفت‌های تکنولوژیکی برای کاهش شدت کار خانگی اشاره می‌کند. در سراسر کتاب «منشأ خانواده»، آگاهی عمیقی از امکان‌رهایی زنان از طریق تغییر شرایط اجتماعی و شکستن کلیشه‌های جنسیتی به ارث رسیده از جامعه به چشم می‌خورد. اما استدلال می‌کند که برای ریشه‌کن کردن شرایط محدودکننده و سرکوبگر خانوادگی سرمایه‌داری، انتقال ابزار تولید به مالکیت مشترک و ایجاد یک ساختار اجتماعی جدید که تحت سلطه‌ی انباشت سرمایه و استثمار طبقاتی نباشد، ضروری است. تنها در این شرایط است که خانه‌داری خصوصی و مراقبت از کودکان، که در حال حاضر در چارچوب خانوادگی فردی سرمایه‌داری انجام می‌شود، می‌تواند به یک «امر عمومی» تبدیل شود - یعنی در یک بستر اجتماعی^{۳۱}. او نشانه‌های اولیه‌ی این تغییر را در مبارزات طبقه‌ی کارگر علیه نظام سرمایه‌داری می‌بیند؛ فرآیندی که در ذات خود ابزارهایی برای از بین بردن استثمار و سست کردن زنجیرهای سرکوب داشته است.

پیوند خانواده و دولت مورد اشاره‌ی انگلس، همچنان در جوامع سرمایه‌داری امروز نقش مرکزی دارد. می‌توان استدلال کرد که دولت‌ها برای بازتولید چارچوب‌های اجتماعی، اکنون حتی بیشتر از دوران انگلس بر خانواده‌ها تکیه دارند. دولت‌ها، به صورت رسمی یا غیررسمی، همچنان خانواده را هم تنظیم می‌کنند و هم به آن وابسته‌اند. قوانین خانوادگی بخش بزرگی از نظام‌های حقوقی دولت‌ها را تشکیل می‌دهند. حتی اتحادیه‌ی اروپا نیز در صورتی که موضوعی پیامدهای بین‌کشوری داشته باشد می‌تواند در حوزه‌ی قوانین خانوادگی قانون‌گذاری کند. هر دولت-ملت، صرف‌نظر از ایدئولوژی یا گرایش‌های دینی خود، قوانین مربوط به مالیات، مالکیت، ارث و پرداخت‌های رفاهی را از طریق خانواده اعمال می‌کند. اگرچه تحولات اجتماعی موجب تضعیف سازگاری و پایداری ازدواج شده است، اما مفاهیم سنتی ازدواج و خانواده همچنان برای حقوق مالکیت و دیگر حقوق اساسی، حیاتی هستند. افزون بر این، در سال‌های اخیر، دولت‌های نئولیبرال حتی بیشتر به خانواده‌ها متکی شده‌اند تا شکاف‌های ناشی از کاهش خدمات عمومی را پر کنند.

دولت سرمایه‌داری، همان‌طور که انگلس پیش‌بینی کرده بود، همیشه از خانوادگی خصوصی حمایت خواهد کرد. اگرچه قانون اساسی ایالات متحده به‌طور خاص به خانواده اشاره نمی‌کند، اما دیوان عالی ایالات متحده، همان‌طور که به تازگی شاهد بوده‌ایم، در موضوعاتی مانند پایان دادن خودخواسته به بارداری، ازدواج، پیشگیری از بارداری، بیماری‌های روانی در اعضای خانواده، حق پلیس برای جستجوی خانه‌ها و بسیاری از مسائل دیگر مرتبط با زندگی خانوادگی، حکم صادر می‌کند. استیفانی کوانتز^{۳۲}، تاریخ‌نگار خانواده، اشاره می‌کند که مداخله‌ی

31- Engels, The Origin of the Family, 139.

32- Stephanie Coontz

دولت ایالات متحده حول ایجاد تمایزی واضح از «خانواده‌ی هنجارین» به عنوان یک نهاد خصوصی، خودمختار و خودکفا، واضح است. زیر سلطه قرار گرفتن خانواده‌ها تحت اقتدار عمومی، ناشی از تلاشی برای «ساخت تعاریف فردگرایانه از مسئولیت‌های خصوصی است... که به‌ویژه برای یک نظم اجتماعی رقابتی و نابرابر ساختاری طراحی شده است». علاوه بر این، او می‌گوید که سیاست‌های رفاه ایالات متحده بر اساس تعهد قوی به خانواده‌ی هسته‌ای و زنانه‌سازی کار خانگی عمل می‌کند و به این نکته اشاره دارد که ایده‌ی وجود حریم خصوصی در خانواده یک افسانه است، زیرا خانواده به‌عنوان یک واحد خودمختار و خصوصی وجود ندارد. او ادامه می‌دهد:

«خانواده‌ی هسته‌ای قوی تا حد زیادی ساخته‌ی دولت قوی است.»^{۳۳}

هم‌پوشانی قوی میان خانواده و دولت می‌تواند برای دولت‌های ضعیف و نوپا حیاتی باشد. به‌عنوان مثال، قانون اساسی ایرلند که در سال ۱۹۳۷ پس از اخراج بریتانیایی‌ها در ایرلند جنوبی تصویب شد، مشخص کرده بود که دولت جدید و آسیب‌پذیر قرار است دولتی کاتولیک برای مردمی کاتولیک باشد؛ جایی که «کار زنان» در آن‌چه که برای جامعه مفید است، گنجانده می‌شود. [در این قانون] خانواده نقش بزرگی ایفا می‌کرد و عنوان شده بود که یک زن از طریق زندگی در خانه، به دولت «حمایتی می‌دهد که بدون آن، خیر عمومی محقق نمی‌شود» و اینکه «مادران» نباید کار مزدی‌ای انجام دهند که سبب شود از وظایفشان در خانه غافل شوند. در ایرلند، این‌دست بیانیه‌های رسمی زیربنای امتناع از فراهم کردن سیستم رفاه عمومی‌ای کاملاً دولتی بود.

خانواده‌ی بورژوازی و سرکوب

انگلس استدلال می‌کند که مدل خانواده‌ی تک‌همسری منافع بورژوازی را تأمین می‌کند. همان‌طور که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست اعلام کرده‌اند، خانواده برای طبقات مالک، وقتی که تمام عواطف از آن حذف شود، «تنها یک رابطه‌ی مالی» است.^{۳۴} انگلس این موضوع را بیشتر توسعه داده. خانواده‌ی بورژوا بر پایه‌ی برتری مرد و تک‌همسری، هدف مشخصی دارد: برقراری [نظام] بلامنازع پدری. این خانواده ابزار قانونی برای انتقال دارایی و سرمایه به اعضای خانواده است و به همین ترتیب، وسیله‌ای برای انباشت بیشتر ثروت و جلوگیری از توزیع آن به‌شمار می‌رود.

انگلس، در عین حال که بر اساس اقتصادی خانواده تأکید دارد، جنبه‌ی ایدئولوژیک آن، به‌ویژه در جوامع

33- Stephanie Coontz, *The Way We Never Were: American Families and the Nostalgia Trap* (New York: Basic Books, 1992), 171, 189.

34- Karl Marx and Frederick Engels, *The German Ideology* (London: Lawrence and Wishart, 1974), 111.

سرمایه‌داری، را نیز بسط داده است. اینجاست که تحلیل او به‌طور ویژه چشمگیر می‌شود. خانواده‌ی بورژوایی به‌عنوان یک «قرارداد آزاد» ظاهر می‌شود، اما در جامعه‌ای که همه‌چیز کالا شده است، مفهوم «آزادی» و «برابری» در ازدواج، منافع مادی و روابط قدرت سرکوبگرانه‌ای که آن را هدایت می‌نماید، را پنهان می‌کند.^{۳۵} استدلال انگلس این است که خانواده‌ی بورژوایی علی‌رغم ثروت و موقعیت اجتماعی‌اش، از اشکال سخت‌گیرانه‌ی سرکوب مبرا نیست. مارکس و انگلس در گذشته فضای خفقان‌آور خانواده‌ی بورژوایی را نقد کرده بودند که «بر بردگی پنهان زنان سرپوش می‌گذارد».^{۳۶} در منشأ خانواده، انگلس این ایده را تکرار کرده و خانواده را به‌عنوان «بنیانی برای بردگی آشکار یا پنهان همسر» توصیف می‌کند.^{۳۷} همچنین به دوگانگی و ستم جنسیتی درون خانواده‌های سرمایه‌داری اشاره دارد. شوهران از آزادی جنسی برخوردارند، اما این کار برای زنان جرم تلقی می‌شود. او استدلال می‌کند که قدرت پذیرفته‌شده‌ی پدرسالارانه‌ی مردان در درون ازدواج‌های بورژوایی، ادامه‌ای از سلطه‌ی اقتصادی آنها است.^{۳۸} ساختار سرمایه‌داری خانواده، اقتدار مردانه را «بدون نیاز به عناوین یا امتیازات قانونی خاص»، به‌عنوان عقل سلیم اجتماعی مشروعیت می‌بخشد. همچنین می‌گوید که «ماهیت خاص سلطه‌ی شوهر بر همسر» به‌طور مستقیم از سرمایه‌داری ناشی می‌شود و تنها زمانی که «خانواده‌ی تک‌همسری به‌عنوان واحد اقتصادی جامعه» از میان برداشته شود، سرکوب زنان در خانواده به‌طور واقعی برچیده خواهد شد.^{۳۹}

خانواده‌ی کارگری و نقش‌های جنسیتی

بی‌تردید، زندگی خانوادگی طبقه‌ی کارگر متفاوت از زندگی خانوادگی در سایر طبقات اجتماعی بوده است. انگلس نیز این تفاوت‌ها را به خوبی درک می‌کرد. اخلاق بورژوایی که خانواده را امری مقدس می‌پنداشت، در واقعیت زندگی خانواده‌های کارگری جایی نداشت.^{۴۰} او در کتاب «وضعیت طبقه‌ی کارگر انگلستان»، با نقل قول از شهادت پزشکان در کمیسیون تحقیق کارخانجات در اوایل دهه‌ی ۱۸۴۰، به خوبی توصیف می‌کند که چگونه کودکان شش‌ساله در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها به کار گمارده می‌شدند. چنین شرایط طاقت‌فرسایی در مواردی به معلولیت‌های جسمی مادام‌العمر و حتی مرگ آنها منجر می‌شد. رویه‌ای غیرانسانی که انگلس آن را «قتل

35- Engels, The Origin of the Family, 142-43.

36- Marx and Engels, The German Ideology, 44.

37- Marx and Engels, The German Ideology, 44.

38- Engels, The Origin of the Family, 145.

39- Engels, The Origin of the Family, 137-38.

40- Marx and Engels, The German Ideology, 123-24.

اجتماعی“ نامیده است.^{۴۱}

از سویی دیگر، جذب انبوه کارگران بزرگسال در صنعت، مسئولیت مراقبت از کودکان کمتر از ۶ سال را نیز به دست تقدیر و سرنوشت می‌سپرد. از آنجا که پدر و مادر هر دو مجبور بودند روزانه دوازده تا سیزده ساعت در کارخانه کار کنند، چاره‌ای جز این نداشتند که نوزادان و خردسالان خود را در برابر مبلغی ناچیز به دست پرستاران سپرده یا آن‌ها را همانند «علف‌های هرز» به حال خود رها کنند تا از پس خودشان برآیند و بزرگ شوند.^{۴۲}

اشتغال زنان و کودکان در صنعت، زندگی مردم را تغییر داده و فشارهای جدیدی بر آن‌ها اعمال کرده و بار سنگین این فشارها بر دوش زنان بوده است. مشاهدات انگلس نشان می‌دهد که «با ظهور صنعت مدرن در مقیاسی گسترده، راه تولید اجتماعی مجدداً برای زنان گشوده شد، اما تنها برای همسران پرولتر. آن‌هم به‌گونه‌ای که اگر زن در پی انجام وظایف خانگی خود برمی‌آمد، از تولید عمومی محروم می‌ماند و قادر به کسب درآمد نمی‌شد؛ و اگر تصمیم می‌گرفت در تولید عمومی مشارکت داشته باشد و به‌طور مستقل امرار معاش کند، دیگر قادر نبود وظایف خانوادگی خود را انجام دهد.»^{۴۳}

شاید عبارت «وظایف خانوادگی» به مذاق ما خوش نیاید، اما نکته‌ی اساسی انگلس در این بود که تضادی بنیادین میان کار مزدی و کار غیرمزدی وجود دارد و سرمایه‌داری با ایجاد خانواده‌های هسته‌ای، نوع غیرمزدی آن را از زنان طلب می‌کند.

انگلس به ما نشان می‌دهد که ورود گسترده‌ی زنان به بازار کار، تصورات سنتی درباره‌ی نقش‌های جنسیتی در خانواده را به چالش می‌کشد. در موج‌های بیکاری مردان، زنان نان‌آوران اصلی خانواده محسوب می‌شدند و مردان اغلب در خانه‌ها باقی می‌ماندند. او به خوبی توصیف می‌کند که چگونه مردان کارگر در خانه‌های نمدار و فقیرانه‌ی خود مشغول مرمت لباس یا آماده کردن غذا بودند و انتظار می‌کشیدند تا همسر و فرزندانشان با تن‌هایی خسته از کار طاقت‌فرسای کارخانه به خانه بازگردند.^{۴۴}

این وضعیت «دنیای وارونه» تصویری به‌طور کامل مغایر با تصورات رایج از نقش‌های جنسیتی مردان و زنان را به دست می‌دهد. او می‌نویسد: «اگر سلطه‌ی زن بر شوهر، که به‌طور اجتناب‌ناپذیر توسط نظام کارخانه ایجاد

41- Frederick Engels, *The Condition of the Working Class in England* (London: Panther Books, 1984), 126.

42- Engels, *The Condition of the Working Class*, 171. See also Paul Cammack, "Marx on Social Reproduction," *Historical Materialism* 28, no. 2 (2020): 1–31.

43- Engels, *The Origin of the Family*, 137.

44- Engels, *The Condition of the Working Class*, 173.

شده، غیرانسانی است، تسلط پیشین شوهر بر زن نیز می‌بایست غیرانسانی بوده باشد.^{۴۵} در عین حال، از ساخت اجتماعی جنسیت غافل نمی‌شود و ادامه می‌دهد: «باید اذعان کرد، چنین دگرگونی بنیادینی در روابط جنسیتی تنها از آن رو ممکن شد که از آغاز، مردان و زنان در جایگاهی نابرابر و ناروا قرار داشته‌اند.»^{۴۶}

مشاهدات هوشمندانه‌ی انگلس درباره‌ی تحولات اجتماعی نقش‌های جنسیتی، برداشت‌های مکانیکی او از اقتصاد را به چالش می‌کشد. شولامیت فایراستون او را به خاطر نظریه‌ای که بر اساس «ساخت اقتصادی» ارائه داده و جنسیت را از آن حذف کرده است، مورد انتقاد قرار می‌دهد. انگلس متهم می‌شود که در خصوص کار خانگی، دچار تعصب جنسیتی شده است. هالی لوئیس او را به «سکسیسم تقابلی» متهم می‌کند و بر این باور است که دیدگاه محدودکننده‌ی او، تحلیل‌هایش را تحت الشعاع قرار داده و از جامعیت آن می‌کاهد.^{۴۷}

به باور من، منتقدان او میان «زبان» به کار گرفته شده، که متأثر از گفتمان تاریخی زمانه است، و «تحلیل» تمایزی قائل نمی‌شوند. بنابراین، درست نیست که بگوییم انگلس نسبت به ساخت اجتماعی نقش‌های جنسیتی بی‌توجه بوده است. البته نمی‌توان کتمان کرد که زبان نوشتاری انگلس، تحت تأثیر باورهای رایج زمانه‌اش درباره‌ی مرد و زن بوده و نشانگان دیدگاه‌های سنتی مربوط به نقش‌های جنسیتی در آن به وضوح دیده می‌شود.

او در جایی نوشته که وقتی کارگران مرد بیکار در خانه می‌مانند، کار خانگی، آن‌ها را «اخته» می‌کند و از سوی دیگر کار زنان برای ساعت‌های طولانی در کارخانه، «زنانگی» آن‌ها را از بین می‌برد.^{۴۸} با این حال، نکته‌ی اصلی بحث او این بود که استثمار در سرمایه‌داری صنعتی، کارگران را، اعم از زن و مرد، در موقعیت‌هایی تحقیرآمیز قرار می‌دهد. او این موضوع را با استفاده از زبان جنسیت‌زده‌ی زمانه‌ی خود، به طور ناشیانه‌ای بیان کرده است.

میان زبان و ایده‌های نو، اغلب فاصله‌ای وجود دارد و انگلس، در میانه‌ی تغییرات اجتماعی پیرامونش، از این عقب‌ماندگی زبانی مصون نبوده است. نمی‌توان انتظار داشت که انگلس در زمانه‌ی خود به زبان برابری جنسیتی نان‌بایزری‌ای که امروزه استفاده می‌کنیم، حرف بزند.

45- Engels, *The Condition of the Working Class*, 174.

46- Shulamith Firestone, *The Dialectic of Sex: The Case for Feminist Revolution* (London: Verso, 2015), 15. Firestone does not fully theorize the sex-class category, although it is a term taken up by other radical feminists—for example, Christine Delphy.

47- Holly Lewis, *The Politics of Everybody: Feminism, Queer Theory, and Marxism at the Intersection* (London: Zed Books, 2016), 123.

48- Holly Lewis, *The Politics of Everybody: Feminism, Queer Theory, and Marxism at the Intersection* (London: Zed Books, 2016), 123.

انگلس و بازتولید اجتماعی

انتقاد اساسی‌تر فمینیست‌های مارکسیست از انگلس این است که او در توضیح مفصل‌بندی روابط موجود میان شیوه‌ی تولید و شیوه‌ی بازتولید انسانی از منظر ماتریالیسم تاریخی، ناکام مانده است. در اینجا لازم است به نقضی دیگر در گزارش انگلس اشاره کنیم.

انگلس کارکرد خانواده در طبقه‌ی کارگری نظام سرمایه‌داری را به‌طور کامل تشریح نکرده است، عمدتاً به این دلیل که در اقتصاد سیاسی نمی‌توان این فرآیند را به تفصیل کاوش کرد. او اهمیت جداسازی خانوادگی هسته‌ای از جامعه و اینکه این امر در ستم جنسیتی موجود در نظام سرمایه‌داری ریشه دارد، را به خوبی درک کرده بود. او خواستار انقلاب اجتماعی‌ای بود که در آن خانوادگی هسته‌ای دیگر «واحد اقتصادی جامعه» نباشد، خانه‌داری خصوصی به فعالیت اجتماعی تبدیل شود، و مراقبت از کودکان و آموزش آنها جنبه‌ای عمومی پیدا کند. با این حال، از دیدگاه کار مزدی به‌طور کامل توضیح نداده که چگونه خانوادگی طبقه‌ی کارگر در این وضعیت گرفتار شده است.

مارکس این موضوع را بسیار دقیق‌تر شرح می‌دهد. او در بررسی مفهوم بازتولید ساده، میان کار در کارخانه -آنچه «مصرف مولد» می‌نامد- و کار فردی در خانه، یعنی «مصرف فردی»، تمایز قائل می‌شود.

برخلاف روش‌های تولید سنتی، کارگران در نظام سرمایه‌داری دیگر به صورت مستقیم برای خود کالا تولید نمی‌کنند و یا از طریق مبادله‌ی مستقیم کالاها به آن‌ها دسترسی نخواستند داشت. بلکه بقا و زندگی آن‌ها به‌طور کامل وابسته به فروش نیروی کارشان است و با درآمد حاصل از آن، کالاهای مورد نیاز خود را خریداری می‌کنند.⁴⁹

بعد تاریخی این موضوع نیز حائز اهمیت است. همان‌طور که آنتونلا پیکچو به درستی اشاره می‌کند: «هنگامی که کار به کار مزدی تبدیل شد»، در پی آن «کار بازتولیدی -مراقبت و کار خانگی- به کار غیرمزدی بدل گردید».⁵⁰ انگلس به درستی بر این نکته تأکید دارد که سرمایه‌داری، خانواده را از جامعه جدا کرده و تولید کالا به تمام ابعاد زندگی اجتماعی، از جمله خانواده، نفوذ کرده است. با این حال، در کتاب «منشاء خانواده»، نمی‌تواند مثل مارکس، ارتباط اقتصادی میان کار مزدی و کار غیرمزدی در خانواده را به‌طور دقیق و جامع بررسی کند. این نارسایی، یکی از دلایلی است که سبب شد پیش‌بینی‌های انگلس درباره‌ی آینده‌ی خانوادگی کارگری به واقعیت نپیوندد.

49- Karl Marx, Capital, vol. 1 (Harmondsworth: Penguin Classics, 1976), 717.

50- Antonella Picchio, Social Reproduction: The Political Economy of the Labour Market (Cambridge: Cambridge University Press, 1992).

از بین رفتن خانواده در طبقه‌ی کارگر

انگلس در کتاب «منشاء خانواده» روی خانواده‌ی بورژوازی مبتنی بر مالکیت، وراثت و ثروت تمرکز دارد. در مقابل، او خانواده‌ی کارگری را به دلیل تحولات سریع ناشی از صنعتی شدن، در حال گذار و ناپایدار می‌داند. معتقد بود که خانواده‌های کارگری به دلیل شرایط اقتصادی، از ساختارهای سنتی و محدودیت‌های خانواده‌ی بورژوازی رها شده‌اند. به نظر انگلس، زندگی خانوادگی طبقه‌ی کارگر، به‌ویژه در روابط جنسی، به دلیل عدم تبعیت از قیود زندگی بورژوازی، از آزادی بیشتری برخوردار بود.

او آشفتگی ایجادشده در خانواده‌های کارگری، به دلیل صنعتی شدن را، پدیده‌ای موقتی می‌پنداشت. پیش‌بینی نکرده بود که سرمایه‌داری چگونه از این خانواده‌ها برای تضمین نیروی کار مورد نیاز خود استفاده خواهد کرد. اگرچه کشاندن زنان و کودکان به بازار کار در ابتدا به نفع سرمایه‌داران بود، اما در درازمدت این وضعیت ادامه پیدا نمی‌کرد.

مرگ‌ومیر و سطح آسیب‌دیدگی کودکان به شدت افزایش یافته بود و بیماری‌های زنان و مرگ‌های زودهنگام آن‌ها نیز بیش از پیش شده بود. مهاجرت کارگران از مناطقی مانند ایرلند، که مردمش با قحطی دست و پنجه نرم می‌کردند، تا حدی این کمبود نیروی کار را جبران می‌کرد، اما برای تامین پایدار نیروی کار به راهکارهای دیگری نیاز بود.

قوانینی وضع‌شده در کارخانه‌های بریتانیا در دوران ویکتوریا، به هدف ایجاد شرایط مناسب برای بازتولید نیروی کار طراحی شده بودند. قوانینی همچون حمایت از زنان باردار و ممنوعیت کار کودکان خردسال، به خانواده‌های کارگری کمک می‌کرد تا به‌عنوان واحدهای تولید و پرورش نیروی کار عمل کنند. این خانواده‌ها مسئول تغذیه و مراقبت از کارگران فعلی و تربیت نسل آینده‌ی کارگران بودند.

به عبارت دیگر، تولد مدل خانواده‌ی هسته‌ای مدرن همچون ابزاری برای انباشت سرمایه عمل می‌کرد. کارگران مرد به‌عنوان نان‌آوران خانواده بازتعریف شدند. زنان وظیفه‌ی خانه‌داری را بر عهده داشتند و دوران کودکی به مثابه دوره‌ای طولانی از تعلیم و تربیت در نظر گرفته می‌شد.

به این ترتیب همچنان که صنعتی‌شدن در قرن بیستم توسعه می‌یافت، استفاده از نیروی کار با طول عمر بیشتر، ماهرتر و با بهره‌وری فزاینده به اولویت تبدیل شده و مدل پدرسالارانه‌ی خانواده با ۴/۲ فرزند، نیازهای روانی جدید این نیروی کار را تامین می‌کرد^{۵۱}.

51- For a full account of this process, see L. German, *Sex, Class and Socialism* (London: Bookmarks, 1992), 15-42.

انگلس اهمیت این موضوع را دست‌کم گرفته بود که چگونه هم سرمایه و هم نیروی کار، هریک به شیوه‌ی خاص خود بر اساس منافعشان از خانواده بهره می‌برند. از دیدگاه طبقه‌ی حاکم، وجود این نوع خانواده به ثبات بیشتر در عرضه‌ی نیروی کار کمک می‌کرد. از نظر طبقه‌ی کارگر نیز دریافت دستمزد خانوادگی در مقایسه با کار کشنده‌ی زنان و کودکان در کارخانه‌ها، نوعی پیشرفت محسوب می‌شد. در مورد بریتانیا، دستاوردهای مادی امپریالیسم بریتانیا و رونق‌های اقتصادی بعدی که موجب افزایش دستمزد مردان شد، به مدل خانواده با نان‌آور مرد مشروعیت بیشتری بخشید.

به هر روی پس از چندی دوباره تغییرات جدیدی حاصل شد. اکثر خانواده‌های طبقه‌ی کارگر برای گذران زندگی چاره‌ای جز ادامه‌ی کار زنان در مشاغل مزدی پیش روی خود نمی‌دیدند. این در حالی بود که مدل مرد نان‌آور هزینه‌های بسیار سنگینی را بر زنان تحمیل می‌کرد. این مدل، مفاهیم مربوط به آیین “زن حقیقی” و جایگاه زن در خانه را تقویت کرده بود؛ کار خانگی را بی‌ارزش جلوه داده و ایده‌های جنسیت‌زده درباره‌ی کار “زنانه” را عادی‌سازی می‌کرد.

این دیدگاه به شکل تکان‌دهنده‌ای حتی در میان بخش‌هایی از جنبش کارگری آن زمان نیز رواج پیدا کرد. برای نمونه در ایرلند، اتحادیه‌های کارگری حتی فراتر رفته و در دهه‌ی ۱۹۳۰ از قانونی حمایت کردند که اشتغال زنان در صنعت را ممنوع می‌کرد، آن هم در زمانی که دیگر سلامت و ایمنی زنان مسئله‌ای مشکل‌ساز نبود. این مثال به خوبی نشان می‌دهد که ایدئولوژی سرمایه‌داری درباره‌ی خانواده چگونه می‌توانست در طبقه‌ی کارگر تفرقه‌افکن و زیان‌بار باشد - تحولی که تحلیل انگلس به‌طور کامل آن را پیش‌بینی نکرده بود.

آیا انگلس در تحلیل‌های خود، تولید و بازتولید را هم‌ارز می‌دانست؟

موضوع مناقشه‌برانگیز دیگری در کارهای انگلس به چشم می‌خورد که گاه مورد انتقاد شدید فمینیست‌های مارکسیست قرار می‌گیرد؛ درک او از رابطه‌ی میان تولید (کالاها) و بازتولید (انسان‌ها). بخشی که مورد انتقاد قرار گرفته است را می‌توان در پیشگفتار چاپ نخست «منشاء خانواده» پیدا کرد، جایی که او می‌نویسد: «ماتریالیسم تاریخی بر این باور است که عامل اصلی شکل‌دهنده‌ی تاریخ، تولید و بازتولید بی‌واسطه‌ی زندگی است. این فرآیند دو وجه دارد: تولید ابزار و وسایل زندگی و تکثیر نسل بشر. ساختار اجتماعی‌ای که مردم یک دوره‌ی تاریخی خاص در یک کشور مشخص تحت آن زندگی می‌کنند، توسط هر دو نوع تولید تعیین می‌شود: از یک سو

توسط مرحله‌ی توسعه‌ی کار و از سوی دیگر توسط مرحله‌ی توسعه‌ی خانواده.^{۵۲}

طبیعت دوگانه‌ی تولید و بازتولید که انگلس بدان اشاره می‌کند، بر همان پیش‌فرض مادی-تاریخی‌ای استوار است که بیان می‌دارد «انسان‌ها برای ساختن تاریخ نخست باید قادر به زیستن باشند»؛ امری که مستلزم برخورداری از امکانات معیشتی و توان بازتولید خویش است. این دو فرآیند نه دو مرحله‌ی جداگانه، بلکه واقعیتی درهم‌تنیده در جوامع اولیه بودند که هر دو برای بقا حیاتی قلمداد می‌شدند.

انگلس بلافاصله پس از این گزاره، چنین استدلال می‌کند که با پیشرفت تولید وسایل معاش، این امر بر چگونگی تولید و بازتولید زندگی اجتماعی تقدم می‌یابد. بی‌گمان، آن‌چه از کتاب «منشاء خانواده» برمی‌آید این است که دگردیسی‌های ساختارهای خانوادگی، نه از رهگذر تحولات موازی، که از دگرگونی‌های بنیادین در شیوه‌های تولید پدید می‌آیند.

برخی از جریان‌های فمینیست سوسیالیست دهه‌ی ۱۹۷۰ نوشته‌های انگلس را به‌عنوان مبنایی برای نظریه‌ی نظام‌های دوگانه درباره‌ی ستم بر زنان تفسیر کردند. این رویکرد، دو عامل اصلی را در تولید نابرابری جنسیتی شناسایی می‌کند: شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از یک سو و نظام کار خانگی مبتنی بر پدرسالاری از سوی دیگر. این تفسیر دوگانه اغلب به معنای آن تلقی می‌شود که ستم بر زنان تا حدودی مستقل از استثمار اقتصادی سرمایه‌داری عمل می‌کند.^{۵۳}

به باور فوگل و همکارانش، نظریه‌ی «نظام‌های دوگانه» که ستم جنسیتی را ناشی از دو نظام مستقل و در عین حال مرتبط -یعنی سرمایه‌داری و پدرسالاری- می‌داند، با چالش‌های جدی روبرو است. این رویکرد که ستم جنسیتی را پدیده‌ای برآمده از قدرت پدرسالارانه و نسبتاً مستقل از عوامل دیگر در نظر می‌گیرد، به ارائه‌ی «توضیحاتی ناپیوسته و مبهم در مورد تحولات اجتماعی» منجر می‌شود.^{۵۴}

این رویکرد، پدرسالاری را در چارچوب‌های متفاوت و گاه متناقضی همچون ایدئولوژی، هنجار، ستم جنسیتی و ساختار اجتماعی تعریف می‌کند، بی‌آنکه خاستگاه دقیق آن را مشخص کرده باشد. همچنین این نظریه اغلب بر نوعی تفکر باینری و ذات‌گرایانه در مورد جنسیت تکیه دارد که افراد را صرفاً به جنسیت بیولوژیکی تعیین‌شده در هنگام تولدشان محدود می‌کند.

نسبت دادن نظام‌های دوگانه به انگلس ناشی از گمراهی است، چرا که کلیت ایده‌ی او بیان می‌کند نمی‌توان

52- Engels, The Origin of the Family, 71-72.

53- Lise Vogel, Marxism and the Oppression of Women, 22.

54- Vogel, Marxism and the Oppression of Women, 28-29.

بازتولید را منفک از سایر فرآیندهای اجتماعی دید. شیوه‌ی تولید حاکم، روابط اجتماعی -به‌ویژه روابط جنسیتی- را به‌طور بنیادین تحت تأثیر قرار می‌دهد. برخلاف تصور رایج، مردان نه قدرتی مستقل از عوامل اجتماعی دارند و نه آگاهی جامعی از چگونگی شکل‌گیری پدرسالاری؛ بلکه، همان‌طور که خیمنز بیان می‌کند، «مردان نیز همچون زنان، موجوداتی اجتماعی هستند که منش و رفتارشان بازتابی از ساختارهایی است که در آن شکل می‌گیرند و ظهور پیدا می‌کنند».^{۵۵}

انگلس و کار مزدی زنان

اغلب تصور می‌شود که انگلس دیدگاهی صرفاً اقتصادگرایانه داشته است، زیرا بر این باور بوده که ورود (یا بازگشت) زنان به کار مزدی به رهایی آن‌ها منجر خواهد شد. او ورود زنان به کار مزدی را «نخستین گام» مبارزه علیه ستم جنسیتی می‌دید، نه وسیله‌ی پایان دادن به این ستم.^{۵۶} در واقع، او حضور زنان در «صنعت» را «نخستین شرط رهایی از همسر» توصیف می‌کرد -وضعیتی که بنیان‌های خانواده‌ی تک‌همسری را متزلزل ساخته و امکان از میان رفتن آن به‌عنوان یک واحد اقتصادی مستقل در جامعه را مطرح می‌سازد.^{۵۷}

انگلس در آثار خود، به خوبی از شرایط دشوار کار در کارخانه‌ها، استثمار و رنج طاقت‌فرسای زنان آگاه بود. با این وجود، او شاهد آن نیز بود که ورود گسترده‌ی زنان به کار مزدی، موجب دگرگونی هنجارهای خانوادگی و کلیشه‌های جنسیتی رایج می‌شود، نحوه‌ی خودانگاری زنان را تغییر می‌دهد، به کمرنگ شدن مرزهای بین حوزه‌های عمومی و خصوصی در خانواده یاری می‌رساند، زنان را به عرصه‌ی اجتماعی وسیع‌تری وارد کرده و امکان کنشگری اجتماعی بیشتر را برای آنان فراهم می‌کند.^{۵۸}

با وجود شرایط طاقت‌فرسای کار در معادن و کارخانه‌ها، انگلس اشاره داشت که حضور زنان در عرصه‌ی صنعت، فراتر از دستیابی به «برابری قانونی صرف»، امکان مقاومت و سازماندهی جمعی را برای آنان فراهم می‌آورد. این حضور، زمینه‌ای برای شکل‌گیری آگاهی طبقاتی و مبارزه برای حقوق واقعی زنان، ورای قوانین ظاهری، ایجاد می‌کرد.^{۵۹}

اهمیت اجتماعی بازپیوستن زنان به صفوف مزدبگیران که انگلس به آن اشاره داشته، در زمانه‌ی ما نیز صادق

55- Martha Giménez, Marx, Women, and Capitalist Social Reproduction (Chicago: Haymarket, 2018), 347.

56- See, for example, Sayers, Evan, and Redclift, Engels Revisited, among other collections of essays on Engels.

57- Engels, The Origin of the Family, 137-38.

58- Ivy Pinchbeck, Women Workers and the Industrial Revolution (London: Virago Press, 2018), 308.

59- Engels, The Origin of the Family, 137.

است. چراکه مشارکت زنان در اقتصاد جهانی روندی صعودی در پی گرفته است. داده‌ها حاکی از آن است که سطح اشتغال زنان در سراسر جهان در بالاترین میزان خود قرار دارد. به‌عنوان نمونه، در ایرلند، تعداد زنان شاغل در طول سی سال گذشته بیش از یک‌پنجم افزایش یافته است.

نیروی کارِ رو به رشدِ زنان، با تنوع نژادی قابل توجه - که شامل «کارگرانِ خط مقدم» در بخش‌های بهداشت، خرده‌فروشی و آموزش می‌شود و اهمیت آن از زمان آغاز همه‌گیری کووید ۱۹ بیش از پیش آشکار شده است- اکنون هسته‌ی اصلی پرولتاریای خدماتی نوین را شکل می‌دهد. در ایالات متحده، فرانسه و انگلستان، این وضعیت منجر به افزایش مبارزات کارگری در بخش‌های مراقبت و خدمات شده. در آمریکای لاتین، همین روند به تقویت جنبش‌های اجتماعی گسترده برای حقوق جنسیتی انجامیده است.

در کشورهای شمال جهانی، زنان که اینک نزدیک به نیمی از طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دهند، از نفوذ و قدرت اجتماعی بیشتری برخوردار شده‌اند. افزایش اشتغال زنان در مشاغل مزدی، تناقضی اساسی در نظام سرمایه‌داری را نمایان می‌سازد: نظام سرمایه از سویی به نیروی کارِ بیشتر، از جمله زنان، نیازمند است، اما از سوی دیگر، از ارائه‌ی حمایت‌های اجتماعی لازم برای انجام امور مراقبت و خانه‌داری سر باز می‌زند. این تضاد عمیق و لاینحل، به‌ویژه در اعتراضات اخیر در انگلستان و ایرلند نسبت به کمبود مراکز مراقبت از کودکان، به روشنی قابل مشاهده است. ورود زنان به عرصه‌ی کار مزدی، همراه با بحران اجتماعی مسکن، همچنان به مختل کردن مدل‌های قدیمی خانواده ادامه می‌دهد. خانواده‌ی هسته‌ای پدرسالارانه و هترونرماتیو در کشورهای شمال جهانی در حال افول است. در بریتانیا، ۱۵.۴ درصد از خانواده‌ها اکنون خانواده‌های تک‌والدی هستند؛ ۲۵ درصد از خانواده‌های لندن تک‌نفره هستند و ۲۸ درصد از افراد ۲۰ تا ۳۴ ساله با والدین خود زندگی می‌کنند.^{۶۰} در اتحادیه‌ی اروپا، نسبت خانوارهای تک‌نفره به زوجها افزایش قابل توجهی داشته است.^{۶۱} در ایالات متحده، خانوارهای تک‌نفره و زنان سرپرست خانواده‌ی بدون همسر بیش از ۴۶ درصد از کل انواع خانوار را تشکیل می‌دهند.^{۶۲} به بیان دیگر، در بسیاری از کشورهای شمال جهانی، ساختار سنتی و هسته‌ای خانواده دستخوش تغییر شده و به‌طور رایج اشکال متنوعی از زندگی خانوادگی در جامعه دیده می‌شوند. البته این روند قطعی و بدون بازگشت نیست و گروه‌های راست افراطی محافظه‌کار در تلاش هستند تا مانع ادامه‌ی آن شوند. با این حال، افزایش پیوسته‌ی حضور زنان در

60- Office for National Statistics, "Families and Households in the UK: 2021," March 9, 2022, ons.gov.uk.

61- Eurostat, "Household Composition Statistics: Increasing Number of Households Composed of Adults Living Alone," Eurostat: Statistics Explained, updated June 2023, europa.eu.

62- Finances Online, "Number of US Households in 2024: Demographics, Statistics, and Trends," financesonline.com.

بازار کار، همان‌طور که انگلس پیش‌بینی کرده بود، در کنار بحران‌های اجتماعی متعددِ نظام سرمایه‌داریِ کنونی، به تضعیف هنجارهای جنسیتی پیشین و تغییر انتظارات سیاسی از خانواده‌ها و نقش‌های سنتی جنسیتی کمک کرده است.

انگلس و مراقبت خصوصی

همان‌طور که مشاهده کردیم یکی از ویژگی‌های متمایز تحلیل انگلس این بود که ستم جنسیتی با تمایز طبقاتی چشمگیر می‌شود. در زمانه‌ی ما، با تشدید نابرابری‌های اقتصادی، تاثیر طبقه بر تجربه‌ی زیسته‌ی زنان بیش از پیش نمایان شده است. شکاف جنسیتی دستمزد، بازتابی از نابرابری‌های طبقاتی و نژادی موجود در جامعه است. زنان کارگر کم‌درآمد، با بار سنگین مضاعفِ کارِ مزدی و بی‌مزد مواجه‌اند. در مقابل، زنان طبقات متوسط و بالاتر در جوامع غربی می‌توانند با صرف هزینه، وظایف خانگی بی‌مزد خود را برون‌سپاری کنند و بدین ترتیب، فرصت بیشتری برای پیشرفت در مشاغل پردرآمد بیابند. این زنانِ متخصص، که برخی از آنان اکنون در مناصب مدیریتی نظام سرمایه‌داری حضور دارند، تجربه‌ای به‌طور کامل متفاوت از زندگی خواهران کارگر خود دارند که به دلیل لزوم انجام هم‌زمانِ کارِ مزدی و خانه‌داری، در مشاغل کم‌درآمد و اغلب پاره‌وقت گرفتار شده‌اند. در اوایل قرن بیستم، بسیاری از زنان سوسیالیست با استناد به آرای انگلس، خواهان جنبشی از زنان کارگر برای تغییرات اجتماعی بودند، جنبشی با اهداف سیاسی متفاوتی از جنبش‌های فمینیستی لیبرالِ آن زمان. در قرن بیست‌ویکم نیز، شکاف سیاسی مشابهی پدید آمده است: جریانی رادیکال، با رویکردی سوسیالیستی و مارکسیستی در درون جنبش فمینیسم شکل گرفته که به‌شدت مخالف فمینیسم نئولیبرالِ غالب است.

با وجود این، اغلب نویسندگان و نظریه‌پردازان فمینیسم مارکسیستی، با انگلس در مورد نحوه‌ی ارتباطِ بازتولید اجتماعی با نظام سرمایه‌داری اختلاف نظر دارند. برای نمونه، خیمنز، که یک مارکسیست ساختارگراست، دیدگاه انگلس را به دلیل تاکید بیش از حد بر تاریخ مورد انتقاد قرار می‌دهد و بر این باور است که ساختارهای بازتولید اجتماعی، توسط سایر ساختارهای سرمایه‌داری، به‌ویژه ساختار تولید، شکل می‌گیرند و این نحوه‌ی تعامل ساختاری، ویژگی‌های کل نظام را تعیین می‌کند.^{۶۳}

ماتریالیسم تاریخی انگلس، چشم‌انداز متفاوتی از پویایی‌های اجتماعی را ارائه می‌دهد. او با تحلیلی عمیق

63- For the influence of Louis Althusser on Giménez, see Andrew Ryder, "Ideology and Social Reproduction of Gender: The Reading of Althusser in Lise Vogel and Judith Butler," paper presented at "Women's Emancipation and Human Emancipation: New Approaches to an Old Question" conference, Eötvös Loránd University, Budapest, November 12, 2015.

تاریخی، نشان می‌دهد که اشکال خانواده بر اساس نیازهای شیوه‌های تولید تغییر می‌کنند. او خانواده را در نظام سرمایه‌داری - به همراه نظام‌های دولتی، حقوقی و سیاسی - به عنوان بخشی از روبنای جامعه‌ی سرمایه‌داری در نظر می‌گیرد و چگونگی ارتباط و تعامل این ساختارهای روبنایی با زیربنای اقتصادی جامعه را مشخص می‌کند. برخلاف تصور رایج، انگلس روابط اقتصادی را به عنوان عاملی تعیین‌کننده‌ی مکانیکی همه چیز نمی‌داند؛ بلکه معتقد بود که عناصر روبنایی نیز به شکلی متقابل بر روند مبارزات تاریخی تأثیر می‌گذارند.^{۶۴}

اهمیت درک مفهوم زیربنا و روبنا در تحلیل خانواده و سایر جنبه‌های بازتولید اجتماعی، در آشکار ساختن تمایزی مهم نمایان می‌شود: نهاد دولت در نظام سرمایه‌داری، ساختارهای اجتماعی و آگاهی جمعی همواره در حال تغییر و تحول هستند و این در حالی است که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری - مگر در شرایط انقلابی - بنیان نسبتاً پایداری را برای حفظ نظم اجتماعی در هر دوره در نظر گرفته است.^{۶۵} در بررسی بازتولید اجتماعی، ماهیت متغیر اجزای گوناگون آن - از جمله مراقبت‌های خانگی، نظام‌های بهداشت، آموزش و رفاه - و همچنین ماهیت جنسیتی این اجزا را که شکل گرفته‌اند و گاه با نیازهای انباشت سرمایه در تضاد هم هستند، می‌توان درک کرد. این پویایی اجتماعی ممکن است در رویکردهای ساختارگرایانه‌ی افراطی نسبت به بازتولید اجتماعی، نادیده گرفته شود؛ رویکردهایی که گاه تلاش می‌کنند سیستم‌های بازتولید اجتماعی کنونی را به عنوان مقوله‌ای ضروری و ثابت در نظام سرمایه‌داری تثبیت کنند. در مقابل، برخی بر این عقیده پافشاری می‌کنند که نیروی کار انسانی در سرمایه‌داری مقوله‌ای ایستا و ذاتی نیست، بلکه عنصری پویاست که همواره در حال تغییر است و بر اساس تحولات سرمایه تعریف می‌شود.^{۶۶}

بازتولید اجتماعی در محیط خانه، در زمانه‌ی ما، به طور مستقیم تحت تأثیر تحولات نظام سرمایه‌داری، دستخوش تغییرات چشمگیری شده است. افزایش پیوسته‌ی حضور زنان در بازار کار و همچنین چالش‌های سیاسی برآمده علیه نظام مردسالارانه، به افزایش تنوع در ساختار خانواده و گرایش فزاینده به فاصله‌گیری از الگوی سنتی و هنجاری خانواده‌ی هسته‌ای منجر شده است. این تغییرات ساختاری در خانواده، به طور عمده از الگوهای گوناگون اشتغال زنان نشأت می‌گیرد که خود پاسخی است به نیاز روزافزون سرمایه به نیروی کار بیشتر. در نتیجه، به‌ویژه در کشورهای شمال جهانی، ما شاهد فاصله‌گیری از الگوی خانواده‌ی هسته‌ای سنتی هستیم؛ الگویی که

64- Frederick Engels, Selected Works, vol. 3 (Moscow: Progress Publishers, 1970), 487-89.

65- For elaboration of this point see Chris Harman, "Base and Superstructure," International Socialism 2, no. 32 (1986): 3-44.

66- hattacharya, Social Reproduction Theory, 19.

خود محصول دوره‌ی دیگری از سرمایه‌داری بوده است.

انگلس به خوبی از تحولات اجتماعی ناشی از صنعتی شدن شتابان شهرهای انگلستان در قرن نوزدهم و تأثیر آن بر خانواده‌های کارگری آگاه بود. امروزه نیز خانواده‌ها، به‌ویژه در مواجهه با افزایش هزینه‌های زندگی و سایر فشارهای اجتماعی که تهدیدکننده‌ی بقا و سلامتشان هستند، با چالش‌هایی جدی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. به دلیل ناتوانی فرزندان بزرگسال در فراهم کردن مسکن مناسب، تعداد بیشتری از افراد در یک خانه زندگی می‌کنند و فرزندان مدت طولانی‌تری در خانه‌ی والدین خود باقی می‌مانند. مهاجرت، تغییرات آب و هوایی و جنگ‌ها نیز به ازهم‌پاشیدگی بسیاری از خانواده‌ها منجر شده است. در این میان، نظام سرمایه‌داری از ارائه‌ی خدمات مراقبتی دولتی کافی به کودکان و سالمندان شانه خالی کرده و مسئولیت این مراقبت‌ها را بیش از پیش به خانواده‌ها واگذار می‌کند. این خصوصی‌سازی بازتولید اجتماعی، هرچند هزینه‌ی کمتری برای سیستم دارد، اما به تعبیر نانسی فریزر، به «نقطه‌ی بحرانی» خود رسیده است.^{۶۷} بینش‌های انگلس درباره نقش خانواده در نظام سرمایه‌داری، ستم نهفته در حوزه‌ی خصوصی و ضرورت انقلابی اجتماعی برای اجتماعی کردن واقعی مراقبت و بازتولید اجتماعی، آموزه‌های او را به منبعی ارزشمند و الهام‌بخش برای زمانه‌ی ما بدل کرده است.

منبع: مانتلی ریویو

تاریخ انتشار در منبع اصلی: مارس ۲۰۲۴

تاریخ انتشار در منجیق: شهریور ۱۴۰۴ | نسخه‌ی ورد

67- Nancy Fraser, *Cannibal Capitalism: How Our System Is Devouring Democracy, Care, and the Planet and What We Can Do About It* (London: Verso, 2022).

